

مفهوم مدینه

واژه «مدینه» از ریشه کلمه «دین» گرفته شده است. دین، معانی زیادی دارد که عبارت است از: حساب، حکومت، شریعت، قانون، قضاوت، سیرت، اخلاق، تدبیر، سیاست، معصیت، گناه، تقوا، پرهیزکاری، طاعت، بندگی، پاداش، مجازات، خواری. (ابن منظور، 13/ 170-166)

در لغت اوستایی، دین به معنی «شریعت» و در کتب زردشتی به مفهوم «کیش و آیین و خصوصیات اخلاقی» است. در عربی و آرامی، دین به معنی «قانون، قضا، حق و حکم» استعمال شده است. در قرآن، دین به معنی «شریعت»، «آیین»، «قیامت» و «ایمان قلبی» به کار رفته است.

در زبان‌های اروپایی Religion از ریشه لاتینی Religio یا Religar به معنی عقیده و اعتقاد یا دقت و مراقبت اخذ شده است. متکلمان اسلامی این اصطلاح را به معنی «قانون الهی» به کار برده‌اند. شهرستانی در «ملل و نحل» دین را به معنی بندگی و اطاعت استعمال کرده است. (فرجاد، /133)

برخی از دانشمندان علوم جامعه‌شناسی از جمله «گبرن» و «نیمکف» بر این باورند که دین، دارای دو مفهوم فردی و اجتماعی است:

دین در مفهوم فردی، مجموعه‌ای است از اعتقادات پیچیده و نیروهای فوق طبیعی و در معنی اجتماعی، مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی مشتمل بر مفاهیم و احکام و شعائر مخصوص. (همان)

«دیان» هم که از همان ریشه «دین» است، به معنی قاضی، پیروز، پاداش دهنده، حسابر س و یکی از نام‌های خدای متعال آمده است.

«المَدین» هم از همان ریشه، یعنی بنده و «مدینه» مؤنث آن است. (ابن منظور، 13/170؛ المنجد، /231)

بنابراین مدینه دارای مفهوم ارزشی و جامعی است که نمایانگر قانونی خوب و متعالی، مدیریتی شایسته و منابع انسانی توسعه یافته و فرمانبردار در بین یک امت یا جامعه‌ای می‌باشد.

شهر در علوم جغرافیا و جامعه شناسی

شهر، تعریف جامع و مانعی ندارد. هر کسی از ظن خود، شهر را معنا کرده است:

ارسطو (323 قبل از میلاد) شهر را چنین تعریف می‌کند:

«جامعه‌ای که سرانجام از فراهم آمدن چندین دهکده پدید می‌آید، «شهر» نام دارد که می‌توان گفت که از لحاظ توانایی برآورد نیازهای خویش به غایت کمال رسیده است. یا دقیق‌تر بگوییم، اگر پیدایی شهر بهر زیستن است، وجودش از برای بهزیستن است ... شهر نقطه کمال و غایت جوامع دیگر است.» (ارسطو، 4/)

دانشمند یونانی دیگری به نام «پاوسینیاس» ماهیت شهر را چنین تبیین کرده است:

«شهر عبارت است از محلی که قدرت حکومت، میدان ورزشی، تئاتر، بازار و آب آشامیدنی در آن وجود داشته باشد؛ و مرزبندی‌ها در آنجا صورت پذیرد؛ و مجلسی داشته باشد که اعضا و یا نمایندگان از دیگر شهرها را در خود جای دهد.» (عبد الستار عثمان، 47/)

«فردریک فن ریشفن» می‌گوید: «شهر، اجتماعی از انسان‌ها در مکان معینی است که حیات عادی آنان از فعالیت‌های غیر زراعی به ویژه از راه بازرگانی و صنعت تأمین می‌گردد.» «ژان برون» و «پیردفونتن» می‌گویند: «در برابر قصبه، که بیشتر ساکنان آن خارج از منطقه شهری فعالیت دارند، شهر، مکانی است که بیشترین جمعیت آن، بسیاری از وقت خود را در داخل منطقه شهری صرف می‌کنند.» «راتزل» در برابر اجتماعات موقتی و فصلی، شهر را محل اجتماع دائمی انسان‌ها و مسکن آنان می‌داند. «ماکس سور» که در مطالعات جغرافیای انسانی از جامعه شناسی مایه می‌گیرد، شهر را الگوی کاملی از زندگی اجتماعی می‌داند، اجتماعی که از سینه جوامع روستایی قد کشیده است. (فرید، 1/)

اگر با پیشی اجتماعی بخواهیم از شهر تعریفی داشته باشیم و آن را از روستا مشخص بداریم، نگاهی برگرفته «مارکس» و «انگلس» خواهیم داشت. به نظر آنان،



دو خصیصه، شهر را از روستا مشخص می‌کند:

1. شهر و روستا و تقسیم کار: عظیم‌ترین نوع تقسیم کار مادی و فکری، جدایی شهر از روستاست.

2. تمرکز و انزوا: شهر را واقعیت تمرکز جمعیت، تمرکز ابزار تولید یا تمرکز سرمایه، تمرکز لذات و تمرکز احتیاجات به وجود می‌آورد؛ در حالی که روستا واقعیت دیگری است که درست در نقطهٔ مقابل واقعیت شهر است، یعنی انزوا و پراکندگی را ارائه می‌دهد. (همان)

بدین ترتیب می‌توان گفت که هر عملی و هر صنفی متناسب با معلومات و مهارت‌های خود، تعریفی از شهر ارائه کرده است. لغت‌نامه‌ها هم با جمع بندی این دیدگاه‌ها در چکیده‌ای، شهر را چنین تعریف می‌کنند:

«شهر، مجموعه مسکونی بزرگی با خانه‌ها و ساکنان بسیار (بیش از 5000 نفر)

و تأسیسات رفاهی و اداری می‌باشد.» (صدری افشار و حکمی، /733)

با این وصف، علوم و فرهنگ‌ها، ساختار فیزیکی و جمعیتی شهر و روستا را معیار اصلی تشخیص آن دو از هم تعیین کرده‌اند و از گذشته‌های دور تا به امروز، گذشته از تئوری‌ها و تعاریف دانشمندان و خبرگان، این دولت‌ها بوده‌اند که بیشترین نقش را در تعریف و ایجاد آن ایفا نموده‌اند.

اما در قرآن، با تعریفی از شهر و روستا روبرو می‌شویم که بسیار متفاوت از تعریف‌هایی است که تا به حال ارائه شده است. در مفهوم شناسی آیات قرآن مجید، در می‌یابیم که در کلام وحی هیچ یک از ملاک‌های گفته شده اعم از کالبد فیزیکی، جمعیت، نوع تولید، حرفه و فن و مظاهر طبیعی و مصنوعی، در تعریف شهر و روستا تعیین کننده نیستند؛ بلکه قرآن، با رویکرد بسیار متریقی‌تری بدان می‌نگرد که بسیار دیدنی و شنیدنی است.

شاخص‌های شهری در قرآن

در قرآن، واژه «مدینه» 14 بار، آن هم با «ال» تعریف، یعنی به صورت «المدینه» به کار رفته است و «قریه»، 60 بار در شکل‌های معرفه، نکره، مفرد، تثنیه و جمع

چنین توضیح داد):

و اما دیوار؛ مال دو نوجوان یتیم در آن «شهر» بود و زیر آن گنجی برای آن دو وجود داشت و پدرشان مرد نیک‌کرداری بود. پروردگار تو می‌خواست آنان به حد بلوغ برسند و گنجشان را بیرون آورند. این رحمتی از پروردگارت بود و من آن کار را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکبیا باشی!»

می‌بینید که در این داستان زیبای قرآنی، از یک محل با دو تعبیر شهر و روستا نام برده شده است. ابتدا قریه‌اش می‌گوید و سپس همان جا را شهر تعبیر می‌نماید! دوگانگی تعبیر از یک محل، مفسران قرآنی را به مشکل وا داشته است. از این رو بسیاری این تغییر نام را نادیده گرفته‌اند و با سکوت از کنار آن گذشته‌اند. یکی دو تفسیری هم که بدان پرداخته است، جای تأمل دارد. تفسیرهای المیزان و نمونه، از جمله تفاسیری‌اند که مختصری بدان پرداخته‌اند. المیزان چنین می‌نویسد:

«آنچه از سیاق آیه بر می‌آید، شاید این است که مدینه در این آیه همان قریه‌ای نیست که در آنجا دیوار شکسته را بازسازی کردند. زیرا اگر مدینه همان قریه باشد، دیگر نیازی نبود که بفرماید: دیوار مال دو غلام یتیم در مدینه بود. گویا می‌خواهد برساند که آن دو یتیم و سرپرست آنان در قریه حاضر نبودند.»
(علامه طباطبایی، 13/ 343)

یعنی اینکه دیوار در روستا بوده، ولی سرپرست آن دو برادر یتیم، آنان را به طور دائم یا موقت به شهر نقل مکان داده بود! این دیدگاه، بدون هیچ قرینه‌ای بیان شده و هیچ دلیل نقلی هم آن را تأیید نکرده است. با دقت در قرینه «ال» تعریف که بر ابتدای «مدینه» آورده شده، نشان از همان محلی می‌دهد که عملیات دیوارسازی در آن اتفاق افتاده است. تفسیر نمونه هم بر این باور است که: «قریه» در لسان قرآنی، مفهوم عامی دارد؛ و هر گونه شهر و آبادی را شامل می‌شود. اما در اینجا مخصوصاً منظور شهر است، زیرا در چند آیه بعد، تعبیر به «المدینه» شده است. (تفسیر نمونه، 12/ 495)



یعنی اینکه قرآن بدون هیچ دلیلی به یک جا ابتدا قریه گفته و در ادامه مطلب، بدون هیچ دلیلی همان محل را مدینه‌اش کرده است!

آری! روایت حضرت امام صادق (طبرسی، 7/ 65-751)، بیان قدیمیان اهل تفسیر (همان) و قریئه قرآنی که تفسیر نمونه آن را یادآور شده است، در شهر بودن آن محل تردیدی باقی نمی‌گذارد. شهر «انطاکیه» (در کشور ترکیه) یا «ایله» (نام قدیم بیت المقدس) یا «بندر ناصره» (در شمال فلسطین اشغالی) که همگی از بافت شهری برخوردار بوده‌اند، محل وقوع آن سرگذشت بوده است. در روایت امام صادق 7 هم «ناصره» مورد تأیید قرار گرفته است.

پس دلیل دوگانگی تعبیر آن چه بوده است؟

در میان تفاسیر زیادی که سراغ گرفتم، مناسب‌ترین پاسخ را تنها در تفسیر «الفتوحات الهیه» توانستم بیابم، که چنین نوشته است:

«... و قوله فی المدینة، و هی المعبر عنها فیها تقدم بالقرية تحقيراً لها لخصّة اهلها و عبر عنها هنا بالمدینة تعظیماً لها من حیث اشتمالها علی هذین الغلامین و علی ابیهما.» (الجمال، 2/40)

«منظور از مدینه در بیان آیه، همان جایی است که برای تحقیر مردم آن، قبلاً با تعبیر قریه آورده بود - به دلیل خساست و دون طبعی مردم آنجا - و در این آیه با عبارت مدینه آورده است برای بزرگداشت آن، به اعتبار ویژگی آن شهر به دو پسر یتیم و پدر شایسته و وارسته آنان.»

بر پایه این تفسیر، اصطلاح شهر و روستا تابعی از متغیر فرهنگ‌ها، هنجارها و ناهنجاری‌های انسانی - اجتماعی جامعه‌هاست. هر جامعه‌ای - چه بزرگ و چه کوچک - که در آن سنت‌ها، آداب و رسوم اجتماعی با سرشت و ساختار اخلاقی و انسانی هم‌رنگ و هم‌ساز است، شایسته نام «مدینه» است؛ و هر جامعه‌ای - هر چند بزرگ و به ظاهر توسعه یافته - که فاقد وارستگی‌های انسانی باشد و از فرهنگ‌ها و رفتارهای منحن و ناشایست پیروی کنند، محیط زندگی آنان سزاوار «قریه» است.

اینک نمونه دیگری از آیات قرآن را توجه فرمایید:

2. (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابِ الْقَرْيَةِ اِذَا جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ) ... (وَ جَاءَ مِنْ اَقْصَى

الْمَدِينَةَ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (یس/12-20)

«برای آنان، اهل قریه را مثال بزن، آنگاه که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند. دو نفر از رسولان را تکذیب کردند، سومی را برای تقویت او فرستادیم ... اما آنان گفتند که ... شما دروغ می‌گویید. آن‌گاه مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان پیروی کنید.»

در این آیات هم مشاهده می‌کنید که برای محل وقوع یک داستان، ابتدا از اصطلاح قریه و سپس از مدینه استفاده کرده است. اجماع نظر مفسران بر این است که محل وقوع این داستان، شهر انطاکیه بوده است. اما اگر انطاکیه شهر بوده است که چنین است، چرا با دوگانگی تعبیر آن در قرآن روبرو هستیم؟ آری! هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست! اما تفاسیر که بیشتر روش تفسیر ترتیبی را پیروی کرده‌اند، کمتر توانسته‌اند این نکات را کشف نمایند. نکات باریک قرآنی، معمولاً از تفسیر موضوعی قابل استخراج است که آن هم تاکنون جز مقداری در فقه و کلام، پیشرفتی نداشته است.

تفسیر «فتوحات الهیه» که باز توجهی به موضوع داشته است، دوگانگی تعبیر در این آیات را در جمله‌ای کوتاه چنین بیان می‌کند.

«... و هی القرية السابق ذكرها و عبر عنها هنا بالمدينة إشارة لكبرها و اتساعها»
(الجمال، 3/ 508)

«و آن شهر، همان قریه‌ای است که در پیش یاد شده بود و در اینجا به دلیل بزرگی و وسعت شهر، به مدینه تعبیر کرده است.»

این تفسیر در شرح آیات سوره کهف، تعبیر مدینه را از بُعد فرهنگی و صلاحیت معنوی شخصی عنوان کرده بود و در اینجا از بُعد توسعه فیزیکی؛ ولی آنچه روشن است، این است که در قرآن، توسعه فیزیکی به هیچ وجه مورد توجه نبوده و از شاخص‌های شهر به شمار نمی‌رود. زیرا اولاً: اگر توسعه فیزیکی، دوگانگی در تعبیر عنوان محلی را عامل باشد، دلیلی ندارد که در تعبیر قبلی هم، از آن با نام مدینه یاد نکند. شهر اگر وسیع نبوده است، یکباره که در حین این داستان وسعت نیافته، بلکه از قبل هم وسعت داشته است. بنابراین توضیح تفسیر فتوحات



الهیة در ذیل این آیه پذیرفتنی نخواهد بود.

ثانیاً آیه دیگری نشان می‌دهد که توسعه فیزیکی در شهری، به تعبیر مدینه از آن منجر نشده است؛

(وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِشَتَهَا ...) (قصص / 58)

«چه بسیار از شهرها و آبادی‌ها که بر اثر فراوانی نعمت (توسعه فیزیکی) مست و مغرور شده بودند، هلاک کردیم.»

در این آیات، خداوند از شهری مثل می‌زند که مردم آنجا برخلاف فطرت انسانی، پیام توحیدی رسولان الهی را نادیده گرفته‌اند و بنای مخالفت با آزادی بیان و دعوت آنان گذاشته‌اند. قرآن، اصرار بر شرک و رفتار ناشایست در مقابل اصلاح طلبان را شایسته جامعه‌های بی‌فرهنگ می‌داند و از محل منتسب به آنان با نام روستا یاد می‌کند. اما هنگامی که در همان جا از انسان راه یافته و شایسته‌ای سخن به میان می‌آورد که دعوت پیامبران را لیبک گفته و در اصلاح فرهنگ جامعه با آنان هم‌صدا شده است، محل منتسب به او را مدینه و خود وی را مدنی معرفی می‌نماید.

3. (فَابَعْتُوا أَحَدَكُمْ بَوْرَقِكُمْ هَذِهِ أَلَى الْمَدِينَةِ ...) (کهف / 19)

«یکی از خودتان را با این پولتان به شهر بفرستید ...»

اینجا سخن از اصحاب کهف است که به دلیل شرک آلود بودن و فاسد بودن شهر و حکومتشان از آنجا فرار کرده‌اند و در کوه‌های اطراف آن، غار نشینی اختیار کرده‌اند. خداوند 300 سال آنان را به خواب برده و سپس از خواب بیدارشان کرده است. حال آنان احساس گرسنگی می‌کنند و یکی را برای خرید آذوقه به شهر می‌فرستند و ... این شهر همان منطقه شرک‌آلودی است که اگر خداوند از آن یاد می‌کرد، قریه‌اش می‌خواند. ولی در انتساب آن محل به اصحاب کهف، از آن با عبارت «المدینه» یاد می‌کند؛ و یا به نقل قول از آنان «مدینه» اش می‌خواند.

ب. حضور و سکونت پیامبری از پیامبران خدا

یکی دیگر از شاخص‌های شهری در فرهنگ قرآنی، اسکان پیامبری از پیامبران

الهی در یک آبادی می‌باشد؛ هر چند که مردم آن ناصالح و زشت کردار باشند. پیامبران الهی صالح‌ترین و نیکوکارترین انسان‌ها هستند که خداوند متعال آنان را از میان مردم برگزیده است. آنان در مقام قرب الهی دارای جاهت و احترامند؛ و هر کدام به تنهایی یک امتند. از این رو محل سکونت آنان زینده نام مدینه است. آنان تا زمانی که در محلی اسکان داشته‌اند، خداوند از آنجا با نام مدینه نام برده است؛ و چون در اثر مخالفت اهالی آن، از آنجا بیرون رفته یا اخراج شده‌اند، در کلام الهی، رنگ قریه به خود گرفته است. نمونه آیات را در زیر بنگرید:

1. مدینه، شهر حضرت صالح 7:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا أَخَاهُمْ صَالِحًا ...)، (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةً رَهْطًا يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) (نمل / 48 - 45)

«به سوی (قوم ثمود) برادرشان صالح را فرستادیم ... در آن شهر، نه گروه بودند که در زمین تبهکاری می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند.»

2. مدینه، شهر حضرت لوط 7:

(فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطَ الْمُرْسَلُونَ ... وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُون) (حجر / 68-61)

«هنگامی که فرستادگان خدا به سراغ خاندان لوط آمدند ... (و زمانی که مأموران عذاب الهی در قیافه پسران زیبارویی به خانه لوط آمده بودند تا وی را از فرمان عذاب قومش آگاهی دهند، مردان شهر که همجنس‌بازی، عادت همیشگی آنان بود، از حضور آن زیبارویان در خانه لوط آگاهی یافته و به سوی خانه لوط راهپیمایی به راه انداختند) و اهل شهر در مسیر خود، یکدیگر را (به وجود چنین طعمه‌ای در خانه لوط) بشارت می‌دادند. (حضرت لوط) می‌گفت: اینان میهمانان منند، مرا رسوا مکنید!»

ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال به رغم وجود زشت‌ترین رذیله اخلاقی در قوم لوط، به خاطر حضور حضرت لوط در آن جامعه، از آن با تعبیر «مدینه» یاد می‌کند؛ ولی هنگامی که خداوند او را از آن مکان نجات می‌دهد و لوط شبانه از آن فرار می‌کند، عبارت قریه را بر آن برمی‌گزیند.



(و نَجِينَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ) (انبیاء/74)

«او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می‌دادند رهایی دادیم.»

شهرهای پیامبران نه تنها پس از اینکه پیامبران آنها را ترک می‌کنند در تعبیر قرآنی از مدینه به قریه تغییر می‌یابند، بلکه قبل از سکونت پیامبران در آن شهرها نیز دارای عنوان قریه می‌باشند. حتی گذر پیامبران از شهری یا قریه‌ای هم عامل ارتقای منطقه‌ای از قریه به مدینه نمی‌باشد؛ بلکه در اطلاق عمومی جز قریه، تعبیری از آنها دیده نمی‌شود. آیات زیر را بنگرید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ) (اعراف/94)

«ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم، شاید بازگردند و تضرع کنند.»

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ...) (بقره/259)

«یا همانند کسی که (عزیر پیامبر) از کنار یک آبادی عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فرو ریخته بود ...»

3. مدینه، شهر حضرت یوسف 7

(وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ ...) (یوسف/30)

«گروهی از زنان شهر (یوسف) گفتند: همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می‌کند.»

4. مدینه، سکونتگاه حضرت موسی 7

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا ... فَاصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ... وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى، قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ) (قصص/20-14)

«(موسی) هنگامی که بالغ و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او به هنگامی که مردم شهر (مصر؛ اقامتگاه موسی) در غفلت بودند، وارد شهر شد ... موسی (به خاطر کشتن یکی از قبطیان) در شهر، ترسان و منتظر حادثه‌ای بود ... مردی (در این هنگام) از دورترین نقطه شهر (محل کاخ فرعون) آمد و گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشست‌اند، فوراً خارج شو که من از خیرخواهان توام.»

ج. مدینه، مدینه النبی 9

نام قبلی مدینه، یثرب بود. یثرب پس از هجرت، به افتخار ورود و سکونت پیامبر اسلام 9 در آن شهر - شاید هم به دستور خداوند - «مدینه النبی» نامیده شد.

خداوند متعال در قرآن ابتدا مکه را «بلد» نامیده است و پس از هجرت پیامبر 9 از آن شهر تعبیر به قریه کرده است؛ اما از مدینه به احترام اقامت و مدفن پیامبر خدا 9 هیچ وقت جز مدینه یاد نکرده است؛ مگر یک بار به نقل قول از منافقان مدینه، که از شدت کینه و عناد با پیامبر، اهل مدینه را با نام قبلی آن، یعنی اهل یثرب، صدا کرده‌اند؛

(وَ اِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا ...) (احزاب/13)

«به یاد آور هنگامی را که گروهی از آنان (منافقان) گفتند: ای اهل یثرب! اینجا (میدان جنگ خندق) جای شما نیست، برگردید (و خود را به هلاکت نیندازید).»

به جز این یک موردی که از زبان منافقان نقل قول شده است، در دیگر آیات قرآن، از مدینه النبی همواره با تعبیر «المدینه» یاد شده است:

1. **(وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ...) (توبه/109)**

«برخی از اعراب بادیه‌نشینانی که اطراف شما هستند، از منافقانند؛ و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنان را نمی‌شناسی، ولی ما می‌شناسیم.»

2. **(وَ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مِمَّنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ...) (توبه/140)**

«سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف جویند.»

3. **(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنْفِرَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) (احزاب/60)**

«اگر منافقان و آنانی که در دل‌هایشان بیماری است؛ و آنان که اخبار دروغ و شایعات بی



اساس در مدینه پخش می‌کنند، دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم. سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند.»

بنابراین ملاک نامگذاری و رده‌بندی آبادی‌ها در قرآن، توسعه اقتصادی، کالبد فیزیکی و تعداد جمعیت آنها نیست؛ بلکه توسعه انسانی است. انسان توسعه یافته که در تعبیر قرآن، صالحانند، در هر شهری یا کوره‌دهی زندگی کنند، شهری هستند و مدنی؛ و انسان توسعه نیافته که در تعبیر قرآن همان ظالمان و ناصالحانند، اگر در کلان‌شهرها هم زندگی کنند، روستایی‌اند و قُرَوی!

مدینه‌ها در سنت الهی از آفات در امانند

مدینه‌ها تا زمانی که شاخص‌های مدنیت را با خود به همراه دارند، از آفات الهی در امانند و در بیمه خداوند قرار دارند؛ بلاها و آسیب‌ها، همواره مخصوص قریه‌ها و اجتماعات ناصالح و ستمکار و فاسق‌پیشه است. آیات زیر دلیلی بر این مدعاست:

1. (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ) (هود/117)

«چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلس در صدد اصلاح بوده باشند.»

2. (وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا) (طلاق/8)

«چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کرده‌اند و ما حساب آنها را به شدت رسیدیم، و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم.»

3. (فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ) (حج / 45)

«چه بسیار از آبادی‌ها که آنها را نابود کردیم در حالی که ستمگر بودند.»

مکه و عناوین آن در قرآن

گفتیم که آبادی‌ها - اعم از شهر و روستا - اگر نیازی به بیان نام خاص آن نبوده است، در اطلاق عمومی قرآن با عبارت قریه آورده شده است. مگر در سه موردی

که با عنوان «المدینه» ظاهر شده‌اند: صلاحیت فرهنگی اشخاص، محل سکونت پیامبران و مدینه النبی ۹، از ملاک‌ها و مظاهر تغییر عبارت قریه به المدینه در قرآن بوده است. با این استثناء که در اشاره به شهر مکه، به جای «المدینه» از عبارت «البلد» از آن یاد کرده است.

قرآن از زمین مکه - در حالی که هنوز صحرای بی‌آب و علفی بیش نیست - با حضور پیامبری چون حضرت ابراهیم 7، به «البلد» تعبیر می‌نماید؛ و آنگاه که شهری بزرگ می‌گردد و سکونتگاه پیامبر اسلام ۹ می‌شود، باز هم «البلد» نام می‌برد؛ و چون پیامبر را از آن اخراج می‌کنند، همانند دیگر آبادی‌ها عنوان قریه بر آن می‌نهد؛ و هنگامی که به دست مسلمانان فتح می‌شود، «مکه» اش می‌خواند. آیات زیر را توجه فرمایید:

1. إِذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا (ابراهیم/35)

«هنگامی که حضرت ابراهیم، همسر و فرزندش را در بیابان بی‌آب و علف، در کنار بقایای خانه کعبه رها می‌کند، از خدایش چنین می‌طلبد): پروردگارا این سرزمین را امنیت ده!»

2. لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (بلد / 1-2)

«سوگند به این سرزمین مقدس (مکه)؛ سرزمینی که تو در آن ساکنی.»

3. وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ * وَ طُورِ سِينِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (تین / 1-3)

«سوگند به انجیر و زیتون. و سوگند به طور سینین. و سوگند به این سرزمین امن (مکه).»

4. إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ ... (نمل / 91)

«من مأمورم پروردگار این سرزمین (مکه) را عبادت کنم.»

حال این سرزمین مکه که با حضور پیامبری چون ابراهیم 7 و سپس پیامبر اکرم ۹ عنوان «بلد» را در کلام الهی بر خود گرفته بود، با هجرت پیامبر ۹ از آن، همچون دیگر آبادی‌ها با عنوان قریه معرفی می‌شود؛

(وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ ... (محمد / 13)



«ای پیامبر! و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد نیرومندتر بودند؛ ما همه آنها را نابود کردیم.»

در قرآن تنها یک بار از شهر مکه با همان نام مکه استفاده شده است؛ و آن هم هنگامی است که به فتح آن شهر به دست مسلمانان اشاره می‌نماید؛

(وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ...) (فتح / 24)

«او کسی است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد؛ بعد از آنکه شما را بر آنان پیروزی داد.»

اما اینکه چرا در خصوص مکه به جای «المدینه» از «البلد» استفاده شده است، پس از توضیحی درباره مفهوم «بلد» بدان خواهیم پرداخت.

«البلد» و «البلد» در لغت به معنای دیار، کشور، سرزمین و شهر آمده است؛ ولی در اصطلاح قرآن، تنها معنای سرزمین و منطقه را افاده می‌نماید. شهر و قریه، محدوده‌ای با طول و عرض جغرافیایی معین و با شاخص‌های تعریف شده‌ای را گفته می‌شود؛ در حالی که بلد، منطقه‌ای بدون هرگونه شاخص و حد و مرزی می‌باشد.

جالب توجه است که ابرها هیچ وقت، بارش خود را به شهر و روستای خط‌کشی شده‌ای متمرکز نکرده‌اند، و از تعاریف سیاسی و عرفی اهالی منطقه پیروی نمی‌کنند؛ بلکه طبق قانون طبیعی خود، منطقه و سرزمینی را مورد هدف قرار می‌دهند. به همین دلیل است که قرآن برای بارش باران به زمین، از عبارت «بلد» استفاده می‌نماید؛ بدین گونه:

1. (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَاهُ بَلَدًا مَيِّتًا ...) (اعراف / 57)

«او کسی است که بادهای بارش را در پیشاپیش رحمتش می‌فرستد تا ابرهای سنگین بار را کنند. ما آنها را به سوی زمین‌های مرده می‌فرستیم.»

2. (وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ ...) (فاطر/9)

«خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند؛ سپس ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم.»

سخن و حیانی، همچنین برای بیان رویش گیاهان و حمل و نقل اسباب و کالاها که در مناطق گوناگونی صورت می‌گیرد، واژه «بلد» را برمی‌گزیند؛ بدین گونه:

1. (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ...) (اعراف/58)

«سرزمین پاک (خاک مناسب) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید.»

2. (وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا يَشِقُّ الْأَنْفُسُ) (نحل/7)

«[چهارپایان] بارهای سنگین شما را به سرزمینی حمل می‌کنند که جز با زحمت فراوان به آن نمی‌رسیدید.»

بدیهی است که حمل بار گاه به شهر و روستا، گاه به دشت و بیابان و گاه به مزرعه و باغی در خارج آن‌هاست؛ که اصطلاح بلد، بهترین تعبیر آن می‌باشد.

فلسفه انتخاب عنوان ویژه برای سرزمین مکه

اینکه چرا در قرآن در خصوص سرزمین مکه به جای «المدینه» از اصطلاح «البلد» استفاده شده است، در تفاسیر و در روایات موجود دلیل و توضیحی مشاهده نمی‌شود. اما با توجه به جریان حکمت الهی در کل خلقت و دستور خداوند متعال به تدبّر در قرآن، می‌توان نتیجه گرفت که واژه گزینی‌های قرآنی قطعاً تصادفی و بدون حکمت نیست، بلکه حاوی پیام‌های جداگانه‌ای نسبت به واژه‌های مشابه و یا به ظاهر مترادف دیگری می‌باشند. از این رو با تعمق در مفهوم بلد در آیات قرآنی، دلایل زیر قابل برداشت می‌باشد:

1. مکه، هنگامی که فرهنگ دینی در آن حاکم است و از دین حنیف ابراهیمی تبعیت می‌نماید، دارای حرمت و حریمی بیش از محدوده جغرافیایی آن است که هیچ شهری دارای چنین حرمتی نیست؛



(أَنَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ...) (توبه / 28)

«مشرکان پلیدند، پس نباید به مسجد الحرام (تا 24 کیلومتری کعبه) نزدیک شوند.»

2. مکه، در فرهنگ اسلام، مادرِ زمین و مادرِ شهرها و قریه‌ها بوده؛ و نخستین

سکونتگاه انسانی به شمار می‌رود. بدین جهت وسعت جهانی دارد؛

(وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ بِهِ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا) (شوری / 7)

انعام / 92)

«و بدین سان قرآن عربی را به تو وحی کردیم تا اهل مکه و هر که را پیرامون آن (در روی

زمین) است بیم دهی.»

3. مردم، دارای موطنی به نام شهر و روستایند که به آن تعلق دارند؛ و به هر جا

سفر کنند در حکم مسافرنند، مگر مکه که در فرهنگ قرآنی، شهر و موطن جهانیان

است و به هیچ کس تعلق ندارد؛

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا ...) (آل عمران / 96)

«نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ پر برکت

و مایهٔ هدایت جهانیان است.»

4. حکومت جهانی حضرت مهدی 7 از مکه آغاز می‌شود و از آنجا عدل و داد

واقعی، جهان شمول می‌گردد. بنابراین مکه سرزمینی است با چشم انداز حکومت

جهانی و با وسعتی به وسعت کرهٔ خاکی.

5. تعبیر «المدینه» هم به مدینهٔ النبی و هم به مکه، احتمالاً موجب بروز

اشتباهات تاریخی و غیره در اسلام می‌شد که دشواری‌ها و مشکلاتی را به وجود

می‌آورده است.

اینها همه پیام‌هایی است که اقتضا می‌نماید مکه با عنوان «البلد» - سرزمین -

خوانده شود و جایگاه ویژهٔ آن را از زمان خلقت زمین تا پایان آن نشان دهد.

«مصر» در قرآن

در قرآن مجید، گذشته از وجود تعبیر و تابلوهایی همچون قریه، مدینه و بلد در طبقه‌بندی آبادی‌ها، پنج‌بار هم از کلمه «مصر» استفاده شده است. مصر در لغت به معنای جدا کننده دو چیز از هم، مرز دو منطقه، شهر بزرگ و کشور معروف مصر به کار رفته است. (راغب اصفهانی، 489؛ المنجد، 764)

اهل تفسیر، مصر را گاه به مفهوم عام کلمه، یعنی شهری از شهرها، گاه به مفهوم شهر بزرگ و گاه به مفهوم همان کشور معروف مصر و مرکز حکومت فرعون دانسته‌اند.

اما در نگاهی موضوعی به واژه مصر در آیات الهی - که اهل تفسیر از آن غفلت داشته‌اند - درمی‌یابیم که این واژه در قرآن، همواره به صورت اسم خاص (عَلَم) به کار رفته است و جز در تعریف و بیان شهر یا کشور مصر، کاربردی نداشته است. آیات را بنگریم:

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا ...) (یونس/87)

«به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در [شهر] مصر خانه‌هایی انتخاب

بکنید....»

(وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِأَمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوِيَهُ ...) (یوسف/21)

«کسی که او را در [شهر] مصر خریده بود به همسرش گفت که او را گرامی دار.»

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ أَبُوهُ وَإِخْوَتُهُ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ ...) (یوسف/99)

«هنگامی که در دروازه شهر به یوسف رسیدند، پدر و مادرش را در آغوش گرفت و گفت:

همگی به [شهر] مصر وارد شوید.»

(وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ ...) (زخرف/51)

«فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت [کشور] مصر از آن من

نیست؟»

(إِهِيطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ ...) (بقره/61)



«موسی به قومش گفت): به [شهر] مصر درآید که آنجا هرچه خواستید، برای شما هست.» در این آیه، شکل ظاهری واژه «مصرأ»، بسیاری از مترجمان و مفسران را به اشتباه واداشته است؛ چنان که آن را اسم نکره پنداشته و معنای «شهری بزرگ» را بدان داده‌اند. در صورتی که در ادبیات عرب، اسم‌های خاص سه حرفی که حرف میانی آنها ساکن بوده باشد، در مقام نصب به حالت منصرف دیده می‌شوند؛ و ضمن اینکه به عَلمیّت آنها خدشه‌ای وارد نمی‌نماید. مانند: «مصرأ» در آیه یاد شده و «نوحأ» و «لوطأ» در دو آیه زیر:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ ...) (عنکبوت/14)

(وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ...) (صافات/14)

آیات قرآنی روشن می‌نماید که مصر، پایتخت حکومتی بوده و شهرها و آبادی‌های زیادی را تحت فرمان داشته است؛ آن‌گونه که در روزگار حضرت یوسف 7، محل رجوع شهرهای وابسته، از جمله کنعان بوده و در زمان حضرت موسی 7 هم شهرهای زیادی وابسته آن بوده است. چنان‌که می‌فرماید:

(فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ) (شعراء/53)

«فرعون، مأموران جمع‌آوری را به شهرها فرستاد.»

(قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ) (اعراف/111)

«(سران قوم فرعون) گفتند: کار او و برادرش (موسی و هارون) را به تأخیر انداز و مأموران جمع‌آوری (ساحران) را به شهرها بفرست.»

از این رو واژه مصر که در قرآن، تنها در بیان داستان‌های حضرت یوسف و حضرت موسی 8 به کار رفته است، جز به سرزمین مصر یا کلان شهر مصر که پایتخت حکومت مصر بوده است، اطلاق نشده است. شاید خاستگاه بیشترین پیامبران الهی و مظاهر تمدن از آن سرزمین و نمادهای زیادی از طاغوت‌پرستی و مبارزه با طواغیت در آن، از جمله عواملی بوده‌اند که قرآن، صراحتاً نام آن را یادآور شده است.

نتیجه

با توجه به مقایسه و تطبیقی که در فراسنج‌های انسانی و قرآنی در باب شهر و روستا در این مقاله به عمل آمد، چنین می‌نماید که قرآن کریم، با معیارهایی که دانشمندان و کارشناسان در طول تاریخ پیدایش شهرها برای شناسایی آنها جعل کرده‌اند، هیچ گونه مخالفتی اعلام نمی‌کند؛ ولی از مضمون پیام‌هایش، معیارها و ملاک‌های بسیار ظریفی قابل دریافت است که با ملاک‌های ارائه شده بشری، مشابهتی ندارد.

در تعاریف بشری دیدیم که فراسنج‌هایی از قبیل جمعیت، فعالیت غیر کشاورزی مردم، وجود مؤسسات اداری، صنعتی، تجاری، خدماتی، رفاهی، عبادی و سبک و اصول معماری مجتمع‌های انسانی، مهم‌ترین عوامل تمیز دهنده شهر از روستا بوده است؛ و اگر مجتمعی با آن فراسنج‌ها همخوانی داشته، اصطلاح شهر یا مدینه را زیب تابلوی آن کرده‌اند. اما قرآن:

قرآن مجید، هیچ یک از این معیارها و امتیازات مادی را ملاک تشخیص شهر از روستا به شمار نیاورده است. هیچ کس را به دلیل داشتن محل سکونتی که خواسته یا ناخواسته در آن قرار گرفته، شهری و روستایی نخوانده است. اساساً در جامعه‌شناسی قرآنی، چیزی به نام شهر و روستا مطرح نمی‌باشد؛ بلکه آنچه مورد توجه است، فرهنگ حاکم بر جامعه‌ها و امتیازات فرهنگی انسان‌هاست.

قرآن، مدنیت را با فراسنج توحید و عمل صالح، یعنی دین‌مداری و قانون‌مداری افراد - نه اجتماعات - می‌سنجد و ارزیابی می‌کند. در کلام و حیانی، در این موضوع، اصالت به فرد داده می‌شود، نه به اجتماع! نوع سکونتگاه، هیچ گونه امتیازی برای انسان ندارد. در منظر قرآنی، انسان‌ها - گذشته از محل زندگی آنان - اگر توحیدگرایند و صاحب عمل صالح، مدنی‌اند، هر چند در روستاها زیست

نمایند؛ و اگر مشرکند و ناصالح، قُروی‌اند، هر چند در کلان شهرها سکونت داشته باشند.

قرآن، در بیان جامعه‌شناسی ادیان و تاریخ پیامبران، بیشترین داستان‌های خود را به سرزمین عبرت‌انگیز مصر و نواحی رود نیل متمرکز ساخته است؛ و در ارائه‌ی الگویی برای جامعه‌ی اسلامی، تنها از یک شهر نمادینی که در عصر رسالت دارای قانون، حکومت و پیروان و شهروندان شایسته‌ای بوده و مدینه‌اش می‌خوانده‌اند، نام می‌برد تا الگویی برای عالمیان بوده باشد.

بر پایه‌ی پیام قرآنی، هر کس در هر کجای عالم، اگر با الگوگیری از مدینه‌ی النبی 9، دین، قانون، رفتار و عبودیت تجلی یافته از آن مدینه را پیروی نماید، مدنی است، هرچند در روستا زید، و الاً خارج از حوزه‌ی مدنیت است هرچند در کلان‌شهرها زید.



منابع و مأخذ:

1. ابن منظور؛ لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، 1363ش.
2. ارسطو؛ سیاست، ترجمه: حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران، 1364ش.
3. الجمل، شیخ سلیمان؛ الفتوحات الهیه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
4. جمعی از دانشمندان؛ المنجد، چاپ بیست و یکم، دار المشرق، بیروت، 1986م.
5. جمعی از نویسندگان (زیر نظر ناصر مکارم شیرازی)؛ تفسیر نمونه، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1361ش.
6. سعیدیان، عبدالحسین؛ دایرة المعارف شهرهای جهان، چاپ سوم، انتشارات علم و زندگی، تهران، 1363ش.
7. شیخ طبرسی؛ مجمع البیان، تصحیح و تعلیق: محلاتی و یزدی طباطبایی، دارالمعرفة، بیروت، 1408ق.
8. صدری افشار، غلامحسین و نسرتن حکمی؛ فرهنگ جیبی فارسی امروز، چاپ اول، موسسه نشر کلمه، تهران، 1377ش.
9. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1417ق.
10. عبدالستار عثمان، محمد؛ مدینه اسلامی، ترجمه: علی چراغی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1376ش.
11. فرجاد، محمدحسین؛ مقدمه‌ای بر جامعه شناسی و سیر تحول و تکامل جامعه، چاپ اول، انتشارات بوعلی، تهران، 1355ش.
12. فرید، یداله؛ جغرافیا و شهرشناسی، چاپ چهارم، دانشگاه تبریز، 1375ش.